

۹

دارنده مدال طلای جهانی زیست‌شناسی ۲۰۲۶
موفقیتش را مدیون شناخت درست علاقه‌اش می‌داند

راز ایستادن روی سکوی جهانی

سمیرا شاهیان افضل دانشگاه که از راه می‌رسد، برای خیلی از خانواده‌ها دغدغه‌های انتخاب رشته و آماده شدن برای فصل تازه شروع می‌شود؛ روزهایی که نوجوان دیروزشان قرار است برای نخستین بار قدم به فضای دانشگاه بگذارد. برای محمدرضا واعظی اما این شروع، رنگ و بوی دیگری دارد. او مدرسه را با مدال طلای المپیاد جهانی زیست پست سر گذاشته و قرار است از اول مهر، دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران شود؛ نوجوانی هجده ساله که چند سال گذشته رانه فقط با درس خواندن، بلکه با زندگی در دنیای علم گذرانده است. شاید برای فهمیدن اینکه محمدرضا چگونه به اینجا رسیده، باید به سال‌های مدرسه‌اش برگشت؛ به روزهایی که هنوز خبری از مدال جهانی نبود و او در مدرسه دوره اول هاشمی‌نژاد، بنرهای دانش‌آموزان المپیادی را می‌دید؛ همان تصاویری که کم‌کم کنج‌کاوی‌اش را برانگیخت. به همین دلیل از کلاس نهم بیشتر دنبال این سؤال رفت که المپیاد چیست و بچه‌هایی که عکسشان روی بنرهاست، چه مسیری را طی کرده‌اند.

۱

بنرهای مدرسه و یک مسیر تازه

مثل بسیاری از نوجوان‌ها، در ابتدا حتی تصویر دقیقی از آینده نداشت. از «محقق» هم تصویر چندان واقعی‌ای نداشت؛ بیشتر چیزی شبیه همان دانشمندهای کارتون‌ی را تصور می‌کرد که در آزمایشگاه مشغول کشف رازهای بدن انسان بودند. اما وقتی وارد فضای المپیاد شد، فهمید پست این عنوان، دنیایی بسیار بزرگ‌تر از چیزی است که تصور می‌کرد. محمدرضا می‌گوید: اولش فکر می‌کردم محقق یعنی فقط در آزمایشگاه سرگرم باشی. بعد که اسم المپیاد را شنیدم، فکر کردم بچه‌ها تحقیق می‌کنند، درس می‌خوانند، آزمون می‌دهند. مدرسه پیش از ورود دانش‌آموزان به دوره دوم متوسطه، کلاس‌های آشنایی با المپیاد برگزار می‌کرد. محمدرضا هم ریاضی را امتحان کرد. حتی نخستین مسابقه‌ای که در آن شرکت کرد، ریاضی بود. اما در نهایت زیست برایش جذاب‌تر شد؛ رشته‌ای که هر چه در آن جلورفت، بیشتر احساس کرد با چیزی فراتر از کتاب‌های مدرسه روبه‌روست.

المپیاد برایم فقط «درس خواندن» نبود

سال دهم، محمدرضا وارد مسیر جدی المپیاد شد. در کنار زیست، سلول‌های بنیادی را هم دنبال کرد؛ رشته‌ای که همان ابتدا به دلیل آوری دانش‌آموزان مدرسه برایش جذاب شده بود. کلاس دهم در المپیاد سلول‌های بنیادی به مدال طلای کشوری رسید و در این مسیر، با ماهی‌می مانند پروپوزال نویسی آشنا شد؛ تجربه‌ای که بعداً فهمید می‌تواند برای تحصیل در دانشگاه مفید باشد. سلول‌های بنیادی یک تفاوت مهم با المپیاد رشته‌های اصلی داشت؛ سهمیه کنکور و مسیر جهانی نداشت. محمدرضا از این موضوع اطلاع داشت و به همین دلیل، آن را بیشتر به عنوان مسیری فرعی در کنار درس زیست دنبال می‌کرد. در نهایت دوباره به زیست برگشت؛ رشته‌ای که برایش علاقه‌ای واقعی

ایجاد کرده بود.

محمدرضا می‌گوید: المپیاد واقعاً برایم رسیدن به خود علم بود. آنجا درس خواندن صرف و حفظ کردن مطالب فاصله‌می‌گیری و تجربه و آزمایش می‌کنی.

خودش با اینکه تجربه آزمون‌های شبیه‌ساز کنکور را هم داشت، احساس می‌کرد المپیاد فرصت بیشتری برای فهمیدن خود علم به او می‌دهد. او می‌افزاید: کتاب‌های دبیرستان به نظر من آن قدر علمی نیستند. مثلاً من همین چند هفته پیش زیست دوازدهم را خواندم؛ واقعاً کتاب‌های خوبی نیستند.

همین علاقه باعث شد انتخاب المپیاد برایش فقط یک تصمیم تحصیلی نباشد؛ تبدیل شد به مسیری که خودش آن را انتخاب کرده بود و حاضر بود هزینه‌هایش را هم بپردازد. هزینه سنگینی که اگر به موفقیت نمی‌رسید، آزمون کنکور را هم از دست می‌داد.

۴ ماه از ۴:۳۰ صبح

رسیدن به طلای جهانی برای محمدرضا، فقط نتیجه علاقه نبود. پشت این مدال، چهار ماه زندگی فشرده و رقابتی سنگین قرار داشت؛ دوره‌ای که یازده نفر در آن برای رسیدن به تیم جهانی تلاش می‌کردند و برای هدفشان کنار یکدیگر در خوابگاه زندگی می‌کردند. برای محمدرضا و دوستانش، روزها از ساعت ۴:۳۰ صبح شروع می‌شد. درس می‌خواندند و سر کلاس حاضر می‌شدند و تا حدود ۶ عصر این تلاش ادامه داشت. بعد از برگشتن به خوابگاه، کمی استراحت و دوباره بیدار شدن از ۴:۳۰ صبح.

محمدرضا از آن روزهای می‌گوید: همه ما ساعت ۴:۳۰ بیدار بودیم. در این روزهای پیش از شروع دانشگاه‌ها، فقط کمبود خواب دارم.



آزمایشگاه به خانه آمد

به همین دلیل است که وقتی از برنامه این روزهایش می‌پرسیم، یکی از نخستین جواب‌هایش این است: «زیاد می‌خواهم».

مسیر محمدرضا البته همیشه هموار نبوده است. جنگ، توقف دوره‌ها، محدودیت آزمایشگاه، فشار رقابت و چهار ماه زندگی سخت، همه بخشی از این مسیر بوده‌اند. اما او در تمام این مدت نگاهش این بوده که سهم خودش را انجام دهد.

محمدرضا می‌گوید: می‌خواستیم هیچ کوتاهی از طرف ما نباشد و ما کار خودمان را کرده باشیم. حالا اگر اعزام نشدیم، وجدان خودمان حداقل راحت باشد.

دوره آماده‌سازی المپیاد در شرایطی برگزار شد که جنگ دوازده روزه، برنامه تیم را هم تحت تأثیر قرار داده بود. دوره‌ها مرتب متوقف می‌شد، بچه‌ها به شهرهایشان برمی‌گشتند و دوباره باید مسیر آماده‌سازی را از سر می‌گرفتند. فرصت کار عملی، به خصوص در آزمایشگاه، کوتاه‌تر می‌شد. اما محمدرضا نمی‌خواست این بخش از مسیر را از دست بدهد. وقتی امکان تمرین در آزمایشگاه کمتر شد، خودش راه دیگری پیدا کرد؛ ماهی و میگو خرید، وسایل لازم را از مطب مادرش گرفت و در خانه تمرین کرد.

او می‌گوید: دوره تیم ما، به دلیل جنگ، تق‌و‌لق بود. گاهی فرصت خیلی کوتاه بود و نمی‌رسیدیم آزمایش انجام بدهیم. تصمیم گرفتم ماهی و میگو و این چیزها را بگیرم و خودم در خانه تشریح کنم.

این شاید یکی از ساده‌ترین تصویرها از رویه او باشد؛ هر جامی رسمی برای یادگیری سخت شده، خودش راه دیگری پیدا کرده است.